

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

پنجشنبه ۲۱ جولای ۲۰۲۲

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

چشم دید یک شخص نیکوکار در افغانستان بعد از مستقر شدن طالبان به قدرت

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

قسمت سوم

در محبس امنیت ملی، در جایی که من محبوس بودم، بد رفتاری و شکنجه موجود نبود. رفتار همه شان از رئیس دیپارتمنت امنیت ملی گرفته تا همکارانش و نگهبانان با من بسیار مؤدبانه و احترامانه بود. همه شان از شف تا نگهبانان می کوشیدند تا به قوانین حقوق بشر احترام بگذارند. زیرا دولت امارت اسلامی افغانستان می خواهد که توسط جامعه بین المللی به رسمیت شناخته شود.

فعالاً طالبان در تلاش پاک کاری اعضای اسلامیت های بنیادگرای خود هستند تا آن ها را تصفیه نمایند. به همین دلیل تعداد دستگیر نمودن ها بسیار زیاد است، که البته بعد از رسیدگی، در صورت که ثابت شود که بی گناه هستند آزاد و در غیر آن محبوس می شوند.

دفاتر ملل متحد و کمیسیون اروپایی در افغانستان برای کمک های عاجل برای مردم بی بضاعت فعالیت دارند. پروژه های بزرگ انکشافی که من بالای آن کار می کنم تا سبب ایجاد کار برای مردم شود، فعالاً مورد علاقه طالبان نمی باشد، زیرا ضروریات عاجل بیشتر است.

تقسیم اوقات روزمره من در محبس امنیت ملی واقع شهر نو کابل:

من کوشیدم تا در صورت به درازا کشیدن مدت حبس، اوقات روزانه خود را به یک ریتم مناسب آماده سازم، که برایم اجازه بدهد تا بتوانم مدت طولانی حبس را تحمل نمایم، بدون این که عظم را

از دست بدهم. و در این حالت برایم ساختن یک تقسیم اوقات بسیار اساسی هم از نقطه نظر واقعی و هم از نقطه نظر خیالی یا تصویری مناسب معلوم شد.

برخواستن از خواب به ساعت هفت بجه صبح، شروع صبح با نیم ساعت سپورت آزاد یا جمناستیک، به ساعت هفت و نیم یک سگ که به سگ های تازی شباهت دارد و چنین به نظر می رسد که صاحبش وی را رها کرده، در پشت پنجره می آید و به همین ترتیب گاه گاهی مرا در طول روز همراهی می کند، و من یک توتو نان را برایش نگاه می کنم.

به ساعت هشت و نیم بجه یکی از نگهبانانم که من وی را دهن دوخته می نامم به دلیل این که به ندرت حرف می زند، داخل اطاق می شود و چای صبح را برایم می آورد. مانند دیگر همکارانش با لباس پلنگی ملبس است، تا وقتی از محبس بیرون نشود مسلح نیست. همچنان یکجا با چای دوا برای چشم هایم را که داکتر در روز اول برایم تجویز کرد بود را نیز با خود می آورد. متوجه شدم که دهن دوخته هر روز صبح همراه با یک خریطه که پر از دوا می باشد که برای یک محبوس دیگر است و همزمان با من دستگیر شده است، سر میرسد. ازش پرسیدم که وضع محبوس بهتر است، برایم جواب داد که بلی..

بعداً دیگر هیچ کس تا ساعت ۱۲ بجه و ۲۵ دقیقه دیده نمی شود. در همین وقت اندیوال نمبره اولم می آید و از من می پرسد که همه چیز خوب است و علاوه می کند که رئیس نمره دوم آمده است شاید به دیدنت بیاید.

به ساعت ۱۲ بجه و ۳۵ دقیقه دهن دوخته نان چاشت را می آورد و می گوید امروز آش است، "آش یک شوربای مکرونی با قروت".

آب نداشتم از نزدش خواهش نمودم که آب برایم بیاورد، جواب داد که آب نیست.

نزدیک های یک بجه یک محبوس جدید را به سلولم آوردند. چیزیکه قابل ملاحظه است دیدن چهره های صاحب منصبانست که وظیفه تلاشی و تشریفات را به عهده دارند: با تمام قوت می کوشند که تا حد امکان چهره ترسناک را به خود اختیار کنند، با نگاه های وحشتناک و با پُت نمودن نصف چهره با دستمال های که در سر دارند، خلاصه اکتور های فوق العاده هستند.

از زندانی جدید چند سوال کرد، بعد جیب هایش را خالی نمود، و از اسباب و کاغذ هایش یادداشت گرفته و در آن از وی تقاضا نمود که امضاء کند.

بعداً اندیوال نمره یک و اندیوال نمره دو هر دوی ما را به تشتاب برد، من از موقع استفاده نموده خود را شست و شو نمودم. در برگشت اندیوال نمره دو برایم دو بوتل آب آورد.

برای اندیوال دوم خاطر نشان کردم که نو آوردگی غذا نخورده است، فوراً برایش یک بشقاب کچالوی بریان آورد.

هم اطاقی من یک مرد جوان است که به دلیل دستگیری اش بسیار زیاد اضطراب و تشویش داشت. وی برایم تشریح داد که در کارته دارالامان همراهی والدین و هفت خواهرش زندگی می کند و بسیار بی بضاعت هستند. وی با پدر خود هر دو مزدور کار در ساختمان هستند. بعضی اوقات برای یک روز کار پیدا می کنند، و فی نفر سه صد افغانی مزد می گیرند، بدون نان چاشت. اما در این روزها کار بسیار کم است و به سختی کار پیدا می شود.

نامش محمد و از ولایت لغمان است. نگهبان آمد و وی را برای وضو کردن برد، بعداً نماز خواند. بسیار غمگین است زیرا برای فامیل خود بسیار تشویش دارد که نتوانسته است آن ها را در جریان بگذارد. برایم گفت:

" ما پنج رفیق یکجا یک تکسی را به کرایه گرفتیم تا برای هواخوری به قرغه برویم که امنیت ما را دستگیر کرد و به این جا آورد، قطعاً نمی دانیم که چرا و به کدام دلیل ما را دستگیر کردند". برای این که وی را آرام کنم برایش گفتم که کدام اشتباه رخ داده است.

بعداً یک رفیق دیگرش را برای سوال و جواب آوردند، بعد از چند سوال و جواب کوتاه توسط افراد ملبس با لباس عسکری، و شف شان که عینک های شیشه سیاه به چشمان و دارای موی های دراز بود، بسیار مؤدب و با یک فارسی - دری درست صحبت می کرد، برای شان گفت که فردا صبح شما را به ششدرک در دیپارتمنت ۱۹ روان می کنم. چیزیکه به تشویش و پریشانی محمد و رفیقش افزود.

به ساعت ۱۹ بجه و ۱۰ دقیقه، اندیوال نمبر یک، با یک نگهبان که من وی را Sacha می نامم به دلیل اینکه به Sacha Distel آواز خوان فرانسوی شباهت دارد و دهن دوخته و یک ریش دراز با لباس ملکی برایش تیلفونش را دادند و برایش گفتند که تو آزاد می شوی. به ساعت ۱۹ بجه و ۳۰ دقیقه دهن دوخته داخل اطاق ما شد وی را با خود گرفت و برایش گفت آزاد هستی.

من با خود گفتم، خوشبختانه یک قصه که انجام خوب داشت. به ساعت ۲۰ بجه و ۲۵ دقیقه اندیوال نمبر یک برایم شوربا آورد، ازش پرسیدم که مانده هستی، جواب داد، نخیر.

من ترجیح می دهم که در محبس بمانم و از محبوسین و ارسی می کنم، زیرا این کار مرا مانده نمی سازد.

لاکن وقتی برای عملیات می رویم بسیار زیاد مانده می شوم، زیرا اسلحه و مهمات بسیار سنگین است. در شهر بسیار زیاد ازدحام موتر هاست، بعضاً در ازدحام موتر ها ساعت ها بند می مانیم " از من پرسید که آیا رئیس امروز به دیدنم آمده است، برایش جواب دادم که نخیر". برای سومین مرتبه خواندن کتاب (Brooklyn) را تمام کردم، از جمله دو کتاب است که رئیس در هنگام یکی از دیدار هایش برایم داد.

به ساعت ۲۲ بجه و ۳۰ دقیقه دهن دوخته داخل اطاقم شد و مرا برای رفع حاجت برد، بعداً برای سومین بار به خواندن کتاب دومی که رئیس برایم لطف نموده بود تحت عنوان "Where Angels Fear to Tread"، پرداختم.

همچنان به نوشتن اخبار روزانه ام دوام دادم. وقت خوابم را من ساعت ۲۳ بجه و ۴۰ دقیقه تعیین نموده ام.

اطاق های محبس یا سلول های توقیف خانه امنیت ملی در شهر نو در زیر زمینی یک ساختمان چندین طبقه قرار دارد. من فکر می کنم که در حدود بیست سلول در این زیر زمینی موجود است فلذا بیست محبوس، ما یکدیگر را نمی بینیم زیرا ما تنها برای رفتن به تشناب بیرون می شویم لکن همیشه در سر و روی و چشم های ما با کلاه (Cagoule) قوای خاص به صورت سر چپه پوشانیده می شود.

در هر اطاق یک بندی نگهداری می شود، به جز حالات استثنائی و برای مدت کوتاه یک محبوس نو را بعد از دستگیری در اطاق من می آورند.

نگهبانان همه شان بسیار جوان هستند، به طور اوسط بیست سال دارند، همه شان اکثر اوقات ملبس با البسه پلنگی می باشند، اما بعضی اوقات لباس ملکی می پوشند، پیراهن و تنبان افغانی و یک کلاه رنگه قندهاری.

وقتی لباس ملکی می پوشند چشم های خود را نیز سرمه می کنند لکن نادر است که با لباس عسکری چشم های شان سرمه داشته باشد.

برای نگهداری از محبوسین، مسئولین موجود است، بعد از چند روز من توانستم بفهمم که ما به ترتیب رتبه سه مسؤل داریم، که مسؤلیت های هر کدام شان فرق دارد، مسؤلین، مسؤلیت زندگی محبوسین را به عهده داشته باید از آن ها به صورت خاص و درست مواظبت نمایند.

حق ندارند که نام های حقیقی خود را و نه نام قریه و شهر خود را و نه هیچ نوع معلومات در باره خود برای محبوسین بدهند، تنها اگر بخواهند می توانند سن خود را بدهند.

من به دلیلی که بتوانم آن ها را از یک دیگر شان فرق کنم، برای شان لقب انتخاب کرده ام. تعداد زیاد شان تنها پشتو صحبت می کنند، یک تعداد یک فارسی ابتدایی صحبت می کنند، بسیار اندک شان کمی انگلیسی گپ می زنند.

بسیار آرزو دارند که انگلیسی گپ بزنند. بعضاً از طرف پیشین به کورس انگلیسی می روند، در این صورت همه شان یک کتابچه گگ به دست دارند.

نگهبانان کار شان، آوردن غذا و بردن محبوسین به تشناب می باشد، اکثراً کنترل می کنند که صحت محبوسین خوب باشد، در صورت لازم برای شان دوا پیدا می کنند. در صورت ضرورت از شفاخانه که در همسایگی قرار دارد داکتر را می خواهند.

مسئولیت کلید های پنجره های اطاق های محبوسین ، تنها مربوط به مسؤل می باشد.

نگهبانی که از من از شروع مواظبت می کرد برایم گفت: "تو و من با هم اندیوال هستیم، به این دلیل من او را اندیوال نمبر یک صدا می کنم. همیشه خوش خوی، مؤدب و آرام، در طول روز چندین مراتبه به دیدنم می آید و می پرسد که آیا من خوب هستم به چیزی ضرورت دارم، و یا ضرورت به تشناب رفتن دارم.

هیچ کس باور نخواهد کرد که بدون وی امکان تحمل بندی خانه برایم غیر ممکن بود. وی از نظر رتبه مسؤل درجه اول بود. یک شخص بیست و چهار ساله با قامت بلند، بسیار لاغر، ریش کوتاه، چشم هایش به رنگ نسواری و موی های کوتاه، و دارای سر و وضع آراسته.

یک روز وقتی از تشناب بیرون شدیم نام ایمنویل مکرون (Emmanuel Macron) را بسیار درست تلفظ کرد.

ازش پرسیدم که میداند که کی است، برایم گفت "معلوماتار، وی را در تلویزیون دیدم".

همیشه نگران من بود که آیا درست نان می خورم، یک شب برایم دو پتنوس غذا آورد لاکن من با تأسف پتنوس دومی را رد کردم. وی زبان دری را بسیار خوب و انگلیس را بسیار کم گپ می زند. بسیار خوش دارد که بداند من چه نبشته می کنم. یکمرتبه من برایش از کاری که در افریقا کرده بودم قصه کردم که من بالای صد هزار هکتار زمین برای تولید روغن که از درخت های نخل (palmiers à huile) بدست می آید کار نموده ام، وی بسیار زود بزرگی مساحت و اهمیت کار را اندازه نمود، که باعث تعجب من گردید.

چندین مرتبه بعد از برگشت از عملیات بالای ساحه برایم گفت که آرزو دارد به فرانسه برود، اما ترس دارد که در فرانسه وی را در زندان بیندازند.

مسؤل رتبه دوم که من نامش را دهن دوخته گذاشته بودم، زیرا بسیار کم حرف می زد، در شروع فکر کرده بودم که طبعیاً کم حرف است، بعداً دانستم که به دری قطعاً حرف زده نمی تواند، آهسته آهسته برای ارتباط گرفتن از پشتو استفاده نمودیم، بالاخره هر دوی ما پیشرفت نمودیم.

در روز های اخیر اقامتم مکرراً از من لغات فرانسوی و یا انگلیسی پرسان می کرد، من متوجه شدم که این نگهبانان یک حافظه فوق العاده دارند. کرکتر دهن دوخته از اندیوال نمبر یک تفاوت دارد، قد کوتاه، بسیار لاغر، رنگ چشم هایش آبی مایل به فولادی بسیار روشن. وی به صورت دوامدار از نصور استفاده می کند، زیرا سگرت کشیدن برای شان اجازه داده نشده است، در حالیکه در زمان قدرت اول طالبان، بیست و پنج سال قبل سگرت کشیدن ممنوع نبود. در اوقات استراحت در اطاقش که در پهلوی سلول من است ، تلویزیون می بیند.

ادامه دارد...